



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۱/۱۸

محمد ولی آریا

## سوال عقب ماندگی ملل و اوج گیری تضاد های جهانی

قسمت هجدهم

بخش دوم

نهاد های سیاسی و اقتصادی استثنائی، عمده ترین علت عقب ماندگی:

طوفان اعتراضی که در سال « دوهزار و ده » از تونس برخاست و چون آتشی، نیستان حاکمیت جهان عرب را به سرعت فرا گرفت، جرعه ای بود که برهیزم نفرت متراکم از استبداد و دیکتاتوری های سیاسی گماشته استعمار نوین در جهان عرب زده شد و به زودی دامن مستبدین مصر، یمن، بحرین، لیبیا و سوریه را فرا گرفت. این انزجار منفجره که در بین کتله های ملیونی عرب از ستم رژیم های ضد ملی از سالیان دراز بروی هم انباشته شده بود، تمام شرایط عینی یک قیام را چون استبداد بی بند و بار، فساد بی آرم اداره، تاراج ثروت های ملی و انتقال آن به خارج، اختناق سیاسی و فقدان حقوق اساسی، غصب حاکمیت سیاسی و جمهوری های مادام العمر و میراثی در خود جمع کرده بود؛ اما شرایط ذهنی قیام که عبارت از انسجام سیاسی در پیکر سازمانها و احزاب دموکرات، ملی و مترقی بود تا چنین قیامی را در مسیر حاکمیت ملی و نهاد کثرت گرای سیاسی و بالاخره یک نظام دموکراسی متکی بر آرای واقعی ملت ها هدایت کند، در جهان عرب مفقود بود.

جهان غرب که منافع خاصی را در شرق میانه دنبال می کند، با استفاده از تمام امکانات ارزیابی های اکادمیک و علمی و بکار گیری وسایل تکنولوژیک و نفوذ سیاسی و اقتصادی اش در جهان عرب، بر وقوع چنین قیامی کاملاً مستشعر بود و میدانست که امروز یا فردا این آتش مشتعل خواهد گشت که منافع استعماری غرب را در شرق میانه که در سر خط اعتراض کتله های ملیونی عرب است، خواهد سوخت و عمر گماشتگان کهنسال و فرسوده او را به پایان خواهد برد. لذا از سال « دو هزار و هشت » دست بکار شد تا مسیر چنین بپا خیزی ای را بر مبنای ستراتیژی اقتصادی و نظامی خود میلان دهد. در نتیجه عده ای از جوانان عرب را برای آماده سازی در استفاده از وسایل اطلاعات و تأثیرات جمعی انترنتی چون « فیس بک و تویتر » و امثال آن به اروپای شرقی نزد متخصصین امور فرستاد تا تعلیمات پرو پاکند و شیوه تحریکات جمعی و بالاخره طرز العمل های روانی نفوذ بر توده ها و سمت دهی افکار و در نتیجه کنترل اقدامات آنها را در محدوده پلان های مطروحه فرا گیرند.

قیامی که انتظارش می رفت در تونس به وقوع پیوست. ملل عرب که رویای چنین حادثه ای را سالها در قلبش پرورده بود از خواب تکان خورد. توده های این ملل که نیات سیاسی ای مبهمی داشتند و فاقد هدف مشخص و سنجیده در چوکات سازمان های سیاسی بودند، هیجان زده برای یک تحول موهوم به کوچ و بازار ریختند و سراسیمه به هر سمتی رفتند، حتی به قهقرا؛ مگر بسمت دلخواه شان. مصر نیز یکی از این ابهامات بود، نه بدان معنی که آرزومندی ای عمیق برای تحول نداشت و نه به این معنی که فاقد بینش سیاسی انفرادی بود، بلکه به آن دلیل که فاقد یک تفکر سیاسی جمعی بود.

مصر که همیشه یک کشور سرمشق و نمونه مثال برای جهان عرب بوده است در سال « دو هزار و یازده » این امتیاز را موقتاً به تونس سپرد و انقلاب سیاسی تونس را سرمشق قرار داد که بعداً حوادث «میدان تحریر» در قاهره، دو باره مصر را مرکز هیجان یک انقلاب سیاسی بر ضد جمهوری سی ساله مطلقیت حسنی مبارک ساخت. این بپا خیزی نیز که مظهر خواست عمیق و تاریخی اکثریت طبقات و اقشار جامعه مصر بر ضد استبداد بود کلیه شرایط عینی یک تحول بنیادی را در خود متراکم ساخته بود؛ مگر متأسفانه فاقد عنصر ذهنی، یعنی سازمان های منسجم سیاسی آیدیولوژیک، ملی و دموکراتی بود که بتوانند به کتله های ناراض مشی و مضمون سیاسی برای بنیاد یک ساختمان فراگیر و کثرت گرا ( دموکراتیک ) بدهند و با انسجام توده ها در تشکلات سیاسی ملی، آزادی خواه و پیشرو، آنها را سمت حرکت دهند. یگانه بنیه سیاسی ای که واجد یک تشکیلات نیم بند بود، تشکل اخوان المسلمین در مصر بود که در آغاز تأسیس شخصیت های وجیه اجتماعی و دینی را در خود جمع کرده بود؛ مگر اقدامات شتابزده سیاسی، آنها را مقهور خشم دیکتاتوری های نظامی مصر ساخت و متفکرینی از آنها یا اعدام شدند و به قتل رسیدند یا آنکه در زندانها فرسودند. آنچه از این حرکت برای مسلمانان به میراث رسید گروه ها و دسته

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

هائی بود که بیشتر مجری سیاست های جنگ سرد ابر قدرت ها در جهان اسلام بودند و منفعت جوئی های شان بر آیدالوژی شان پیشی گرفت که تا امروز ملل مسلمان از آنها عمیقاً آسیب می بینند. آنچه از این حرکت در مصر باقی ماند، نه با آرمانهای دینی مؤسسين و نه با جوش و خروش سیاسی آنها شباهتی داشت و صرفاً بصورت منفعل و فاقد هرگونه ابتکار لازم، خوشبینی و تمایل نسبی کتله های مؤمن و منعمک به دین اسلام را با خود حمل می کرد که با اشتعال آتش انقلاب دسمبر « دو هزار و ده » در تونس آنها نیز به هیجان آمدند.

با خلع حسنی مبارک از قدرت در فیروزی « دو هزار و یازده »، هیچ آلترناتیف (بدیل) سیاسی ورزیده ای در مصر موجود نبود و خلای قدرت به شدت احساس می گردید، این احتمال که تشکل اخوان المسلمین منحيث یگانه نیم پیکره سیاسی، انتخابات سال « دو هزار و دوازده » را ببرد بوجود آمد. جهان غرب که برای چنین تحویلی از قبل در بین نظامیان و دست اندر کاران وسایل ارتباط جمعی انترنتی در مصر سرمایه گذاری سیاسی و مالی کرده بود با دامن زدن به تبلیغات دامنه دار، آن قسمت از ملت مصر را که پیوند سیاسی ای با اخوان المسلمین نداشتند، بر خلاف اولی ترین و حتمی ترین اصول دموکراسی (حضور مستقیم در عملیه تحویل قدرت سیاسی ورای دهی) و ادار و تحریک کرد تا با انتخابات « بایکات » یعنی قطع ارتباط نمایند و از دادن رأی استنکاف ورزند. کاری که ملت مصر یک عمر منتظر آن بود، با چند پیام عناصر گماشته انترنتی از صفحه تاریخ مصر زدوده شد، تا بعداً رژیم مشروع و انتخاب شده؛ اما نامطلوب برای غرب را به تجرید ملی بکشاند. زیرا رژیمی که در فضای تجریدی ملی و منحصرأ با آرای اقلیت هوادارش به میان بیاید، مجبور خواهد بود صرفاً به حمایت از هوا دارانش و مطابق مشی سیاسی بخصوص خودش عمل کند و مکلفیت و تعهد وسیع ملی را در برابر کتله های ملیونی بیازد و در نتیجه اهداف ملی و سراسری را کنار بگذارد و بالاخره در سطح ملی منزوی و تجرید گردد. این وضعیتی بود که در مصراتفاق افتاد. بالاخره ملت مصر از لحاظ سیاسی چنان زبون گردید که عده ای بنام ملت، برای عذر به بار گاه همان نظامیان مستبد رفتند تا از آنها بخواهند اگر با الطاف و مرحمت، دو باره زمام سیاسی ملت مصر را در پنجه های خونین خویش بگیرند و هیچ کسی در ابتداء به این مراجعه شرمبار اعتراض نکرد تا آنکه نظامیان کهن با آرایش جدید، سرنوشت مصر را دوباره بدست گرفتند و جاده ها را از خون مسلمانان رنگین و زندانها را از مخالفان مملو ساختند.

این بهائی است که ملت مصر باید برای اثباتش بپردازد تا دیگر سرنوشت خویشتن را بادت و دماغ خویش بنوسید. خود راه خویشتن را برگزیند و بر خویشتن اصرار ورزد و ارزشها و مقدسات خویش را چون ستون هائی برای استحکام معنوی خویش بر پا نگه دارد تا استقامت مادی خویشتن را در اتکاء به خویش دریابد.

آنچه از این خطای ناگوار سیاسی در مصر و سایر ملل عرب بپا خاسته به جز تونس حاصل گشت که این ملل همان مجال شهاب گونه تاریخ را که گاه گاهی رخ می نماید، باختند که باید سالهای دیگر به تفکر و تأمل و انسجام بنشینند تا اگر باز مجالی را خود خلق کنند و با آگاهی و تدبیر سرنوشت سیاسی خویش را خود تعیین نمایند.

آنچه از این داستان مطمح نظر است که بدانیم آیا عقب ماندگی جهان عرب و بخصوص مصر مطابق انظار تحلیلگران، ناشی از سرزمین صحرائی و فاقد باران کافی است یا آن که منش فرهنگی و باورهای زاهدانه مصریان را کم کار و بی اعتنا به شگوفائی اقتصادی ساخته است و یا چنانچه در میان اقتصاد دانان و سیاست گذاران رواج یافته است که تبلیغ می کنند حکمرانان مصر به درستی نمی دانند چنان کشور شان را آباد و معمور گردانند که بطلان و یا ضعف این نظریات را در سطور گذشته به وضاحت دریافتیم؛ مگر آنچه در «میدان تحریر» ملیونها مصری ناراض و معترض را گرد آورد، شکایت از اقلیم و فرهنگ نبود زیرا آنها بهتر از همه نظر پردازان پوهنتونی می دیدند که بر علاوه استبداد و مطلقیت، فساد اداره و فقدان حقوق اساسی در مصر، چنان رژیم حسنی مبارک در مدت سی سال حاکمیت مطلقه، هفتاد بلیون دالر از دارای های ملی را برای خویش ذخیره کرده بود که سند شرم آمیزی خواهد بود بر رخ آنانی که این رژیم ضد ملی را غافل و جاهل و معصوم قلمداد می کنند.

همه پرسش ها در میدان تحریر به این پاسخ ها منتج می گشت « ما از فساد، ظلم و آموزش بد رنج می بریم. ما نظام فاسدی داریم که باید عوض شود » « امیدواریم تا پایان امسال یک حکومت انتخابی داشته باشیم، آزادی های اساسی بر قرار شود و ما بر فساد که سراسر کشور را فرا گرفته است نقطه پایان بگذاریم ». در فهرست اولویت بندی شده مطالبات، دوازده تقاضائی که در صدر قرار داشتند، همه بر تغییرات سیاسی تأکید می کردند که افزایش حد اقل مزد تنها منحيث یک درخواست گذرا برای آینده مطرح شده بود .

از نظر اکثریت مصریان آنچه آنها راعقب نگه می دارد، دولتی فاسد و ناکارآمد و جامعه ای است که نمی تواند از استعداد، همت، خلاقیت و آموخته های مردم بهره بگیرد. آنها معتقد بودند که ریشه این مشکلات، سیاسی است . تمام موانع اقتصادی که با آن رو برو هستند، از نحوه اعمال قدرت سیاسی و به انحصار در آوردن آن توسط گروه اندک فرادستان ریشه می گیرد.

در افغانستان اولین جرعه تفکر رشد و ترقی، زمانی در چشم تاریخ این کشور درخشید که بیدار مردان دین و دنیا چون مولوی عبدالرؤف خاکی، مولوی نجف علی، مولوی محمد سرور واصف، وسایر همفکران شان چون علم برداران پیشگام آزادی های سیاسی و مطبوعات آزاد در سال « سیزده صد و بیست و سه » هجری قمری مطابق

«نزده صد و پنج» میلادی سند نشر جریده «سراج الاخبار» را از امیرحیب الله حاصل کردند؛ اما نشر اولین شماره آن در اثر موانع غیر مستقیم استعمار انگلیس و عناصر ارتجاعی دربار هشت ماه به تعویق افتاد که بعد از نشر چند شماره، استعمار خارجی به همدستی ارتجاع داخلی، در این جریده را به مثابه بیدارگر حس آزادی خواهی و محرک تفکر پیشرفت و تکامل اجتماعی بستند.

این جریده اهداف خویش را بیدار سازی مردم و آشنائی آنها با مدنیت جدید معرفی می کرد که همانا بیرون رفتن از عقب ماندگی و قدم نهادن بر جاده ترقی بود.

آنچه حایز اهمیت است که آگاهان انگشت شمار افغانستان در آن دوران که سواد ابتدائی و رشد نهائی خود را در کلام، و کمال خود را در تفکر پیشرو، و تبحر خود را در دین، نه در مکاتب عصری؛ بلکه در کنج مدرسه مسجد فرا گرفته بودند، بر خلاف تصور مشتاقان بیدریغ تمدن در غرب، نخستین بنیان گذاران تفکر آزادی خواهی و انکشاف اجتماعی بودند. که خود بیانگر آن است آنانی که عقب ماندگی از کاروان رشد جهانی را در افغانستان محصول فرهنگ و عقیده مندی دینی می شناسند از نگاه کردن به این واقعیت بیمناک اند زیرا غرض ماشین فرهنگ سرمایه داری بی بند و بار در زدودن فضیلت ها و اخلاق و ارزش ها و مقدسات آنها را تا اعماق هراسان می سازد.

اگر به دقت دیده شود عمر تحول طلبی در افغانستان از زمان «سراج الاخبار» پیشتر می رود. چنانچه افکار سید جمال الدین، آن گران مرد سرگردانی که از یک سو از استعمار ویرانگر در سرزمین های اسلامی قلب خونین داشت، از سونی خواب اغماء گونه مسلمانان در پنجه استبداد های ملی و محلی، روح او را تا اعماق جریه دار می کرد، و از جانبی سطحی نگری مسلمانان به احکام دین، او را به شدت می آزرده. تنها و بی یاور، گاه به مجاهدت ضد استعماری می پرداخت. زمانی در اصلاح تفکر دینی، خصومت کاسبکاران دین را بر می آنگیخت. گاهی بی اعتنای مسلمانان را به علم به باد ناسزا می گرفت.

چنانچه می گفت: «و عجب آن است که علمای ما کتابهای صدری و شمس البارعه را می خوانند و از روی فخر خود را حکیم می نامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نمی شناسند و نمی پرسند که ما کیستیم و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید و هیچگاه از اسباب این تاریقیهاد (الکتریک) و آوا کنیپوتها (کشتی بخاری بزبان هندی) و ریل گارها (خطوط آهن) سوال نمی کنند.

عجب تر آن است که یک لمپی (چراغ تیلی) پیش خود نهاده، از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه می کنند و یکبار در این معنی فکر نمی کنند که چرا اگر شیشه آن را برداریم دود بسیار از آن حاصل می شود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از آن پیدا نمی شود.

خاک بر سر این گونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت

در جای دیگر در «لکچر تعلیم و تعلم» می گوید: انسان ها را باید به علم نسبت داد، نه علم را به انسانها. چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علوم را که به ارسطو منسوب است آنرا بغایت رغبت می خوانند گویا که ارسطو یکی از اراکین مسلمان بوده است و اما اگر سخنی به «گلیلو» و «نیوتن» و «کپلر» نسبت داده شود، آنرا کفر می انگارند. پدر و مادر علم برهان است و دلیل نه ارسطو است و نه گلیلو.

این گفتار سلیس از عمق جامعه شناسانه ای بر خوردار است که به سادگی گره از سرسام منطقی مدعیان شیفته فلسفه بر می دارد بدین معنی که آشکار می سازد آنچه غرب را بر جاده رشد و ترقی و ثروت انداخته است، صرفاً صغرا کبرا های فلسفی صد ها فلیسوف غرب که هیچ یک مؤید و مجری افکار دیگری نیست و هر کدام جهان و طبیعت و انسان و اجتماع را از دید گاه منحصر بفرود خویش نگریسته اند، نبوده است که عدم توافق آنها صرفاً دید گاه های استدلالی را گسترش می دهد و فقط می تواند مسیر دانش را به دور نماهای نا رسیده و پنهان سمت دهد؛ اما از رهبردن به علم و رهنمودن به عمل بخاطر ترقی و ثروت و رفاه عاجز است. این جاست که سید جمال الدین بر تناقض اندیشه آنانی که علم را با فلسفه اشتباه می کنند، انگشت می گذارد که آنچه غرب را برپا داشته، فلسفه سپینوزا و نیچه و کانت نیست، بلکه دانش و معرفت تجربی، گالیلو، کپلر و نیوتن است.

تشعشع چند بعدی افکار و نظریات سید جمال الدین به همان سان که در ملل شرق و مسلمان موجد بیداری شد در افغانستان نیز انعکاس آن با انتشار جریده «شمس النهار» در زمان امیر شیرعلی تابید که با حمله استعماری انگلیس به افغانستان در سال «هجده صد و سی و هفت» به خاموشی گرائید.

دلیلی که ما انتشار «سراج الاخبار» را منحنی نخستین تحرک پیشرو شناخته ایم، وجود تشکل و انسجام سیاسی ای است در قالب این جریده که بالاخره هسته گرامی ترین جنبش سیاسی یعنی «مشروطیت اول» را گذاشت. جنبشی به پیشوائی دلیر مرد بی همتا، نویسنده و شاعر چیره دست، متفکر آزاده، عالم متبحر دین، مبارز سرفراز تاریخ افغانستان و شهید گرامی آزادی و ترقی و تکامل انسان «مولوی محمد سرور واصف» و همدلان و هم سنگران همباز و ممتاز وی که هر کدام در دانائی و رشادت و ایثار همساز بودند و همه تا پای مرگ سرفراز باهم رفتند و هیچ کدام به عقب نه نگریستند.

اگر نخستین پرتو خورشید آزادی و ترقی با انتشار سراج الاخبار دمید، اولین سایه سیاه

عقب ماندگی و تسلط استعمار و حاکمیت استبداد و ارتجاع منحوس، آن روزی بر افغانستان تازی و مسجل گشت که شریف ترین فرزندان این ملت باستانی را دست و پا در زنجیر در تپه شیرپور کابل به دهن توپ بستند، و با فیر توپ، تن های این عزیزترین مردان و گرانقدرترین گوهرهای این ملت را به سراسر شهر پاشیدند که از آن روز عقب ماندگی افغانستان با دست استبداد مهر و سجا شد و در قاموس حیات این ملت نقش بست. از روزی که به یقین دانسته شد که عقب ماندگی این کشور در مناسبات اقتصادی نیمه فیودالی و ماقبل فیودالی، در فرهنگ و سنن و مقدسات، در بی خبری و غفلت اقتدار سیاسی ریشه ندارد؛ بلکه این عقب ماندگی بر اساس یک طرح استعماری در همدستی یک حاکمیت استبدادی ارتجاعی، بر این ملت تحمیل گردیده است. به عبارت دیگر ملت افغانستان عقب مانده نیست بلکه عقب نگه داشته شده است.

دقت در متن اعلامیه عریضه گونه ای که این سه صد مرد آزاده و مبارز به امیر فرستادند، مارا متیقن می سازد که این مردان قافله سالاران ترقی و عدالت اجتماعی و دموکراسی بوده اند.

این سند چنین پرداخته شده است: « در بعضی از کشورها مردم به جبر و قوت قاهره، حکومت را مجبور می نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهند، و در برخی پادشاه روشنفکر به ابتکار خود و با نیت خیر، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می سازد. چون سراج الملت والدین پادشاه عالم و ترقی خواه است، چنانچه تأسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبوعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه در جهت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع می رود که مجاری امور حکومت را نیز بر اساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خود سرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده، مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه ترین گردند.»

این سند چون دریائی می نماید که درپهنای بستر خود آرام می خرامد؛ اما در اعماق خویش عظمت، غنا و سهمگینی طوفانی را حمل می کند.

وقتی از جبر قوت قاهره مردم در تعدیل منافع فرد به مصالح ملت تذکار می دهد در حقیقت حاکمیت مطلقه را با یک رستاخیز ملی به سمت مشروطیت هوشدار می دهد. مشروطیت که جز انتقال قدرت سیاسی به ملت، آزادی سیاسی، برپائی نهاد های تمثیلی ملت و حاکمیت قانون و الغای حاکمیت فردی نیست به مثابه یک خواست و آرزو مندی ملی برای اعتلاء و ترقی کشور مطرح می گردد.

این سند با تذکار اجرات ناچیز در کشور، امیر را در تمکین به مشروطیت ترغیب می کند؛ اما با توانائی آشکار می سازد که بنیان اداره کشور بر احکام خود سرانه و استبدادی امیر و برخلاف عدالت اسلامی استوار است که باید از آن جلوگیری گرفت.

آنچه این پیام را در تاریخ نضت و ترقی در افغانستان به زر می کوبد آن است که می گوید با تعمیم سلطه قانون و نظام مشروطیت مردم به حیات مرفه ترین می گردند.

یعنی حاکمیت قانون، حاکمیت استبداد فردی را زایل و خنثی می سازد و آزادی سیاسی در قالب مشروطیت با تمام احتوای سیاسی و اجتماعی آن، زمینه های عدالت اجتماعی و رفاه و ترقی و اعتلای حیات مادی کشور را در جهت رشد صنعت و تکامل علم و بالاخره تراکم ثروت و بهروزی و بهبودی زندگی ملت افغانستان هدایت می کند.

اما امیر محیل، گماشته و تن آسا، از پوست فریبنده خویش چون هیولای خون آشام بیرون می جهد و این دلیر مردان را یا به توپ می بندد یا در حضور خویش به گلوله می زند. و یا همه را در سلولهای مخوف و غیر انسانی زندانها می فرساید.

اما دستور استعمار و مشی استبداد در انسداد ترقی و تکامل در افغانستان جز در کوتاه مدتی همچنان درکشور جاری باقی می ماند. چنانچه این نیت مخفی فرمانفریان افغانستان بار دیگر در حکایت « فیل مرغ های سردار محمد هاشم» یکبار دیگر از پرده بیرون می افتد که مقتدرین افغانستان عمداً این ملت را بیچاره و فقیر و ناتوان و نا آگاه در پنجه های خویش گرفته اند و انکشاف حیات این ملت را متوقف و مسدود ساخته اند تا مردمان این مرز و بوم چون مرغان گرسنه به دور اقتدار مستبد و ضد ملی بچرخند و توانائی و دانائی ای برای بهروزی نیابند.

آنچه عمق دانش و تحلیل سیاسی این پیش آهنگان دموکراسی را به نمایش می گذارد، مراجعه به آراء و افکار آنها از خلال گفتار و اشعار آنها و هم آهنگی پیام آنهاست که از سید جمال الدین آغاز گشته است، چنانچه شهید واصف می گوید:

یکی ای عالم ایمان نگاهی کن به کیهان بر  
روان بیدار دار از نشئه خواب گرانجانی  
یکی با دیده عبرت ببین اقوام دنیا را  
که از غیرت همی گردد ذهول از دامن افشانی

آنچه در خور دقت است با وجودی که این پیش آهنگان ترقی به رشد و انکشاف جهان غرب می نگرند؛ اما آنچه قلب شانرا مالا مال از سرور می کند، رشد و انکشاف ملل شرق است در همسری و رقابت با غرب .  
چنانچه و اصف می گوید :

### نگر اقلیم چایان را که با آن فترت فطرت چسان بر اوج رفعت کرد بنیاد پر افشانی نه تنها پورپ از اوضاع شان افتاد در حیرت که محو خویشتن شد ایشیا زین رسم جاپانی

رشد مستقل جاپان نه تنها طلسم قبول حاکمیت استعماری را در برخورداری از صنعت و تکنالوژی غرب می شکند، بلکه چون جلوه گاهی در دیده تیز بینان بیدار دل شرق می درخشد .

این نگرش شتابان به منبع و منشأ عقب ماندگی در افغانستان، زمینه این تفاهم را مهیا می کند که بدانیم ملت افغانستان و همه ملل جهان هیچ کدام عقب گرا نبوده اند همه انسانها در هر جایی که هستند خواهان بهبود زندگی و اعتلای حیات خویش اند و آزادی را نعمتی می دانند و نگران آینده خویش و فرزندان شان هستند. همان است که چشم به افق های جهان غرب دوخته اند تا اگر بتوانند از نعمت هائیکه که این ملل برای خویش مهیا کرده اند آنها نیز سهمی ببرند و اگر عقب ماندگی یک خصلت فرهنگی و اعتقاد ایمانی می بود، هیچ آرزویی به زیستن در غرب و نگرستن در غرب منجر نمی شد.

در دسمیر سال « دو هزار و ده » دلیر مردی بنام « محمد بو عزیزی » که در کنار جاده های تونس دستفروشی می کرد، از ضبط اشیای کاشی اش و اهانتی که مامور بلدیۀ رژیم « زین العابدین بن علی » به وی روا داشته بود چنان بجان رسید که به رسم احتجاج به استبداد حاکم، خود را آتش زد و با این آتش، تمام هیزم نفرت و انزجاری که در طی ده ها سال از فساد رژیم بن علی و فامیلش در تونس انبار شده بود شعله ور شد. این رژیم متهم بود که به دارائی های کشور دستبرد زده است. اعضای فامیل بن علی چون عامد ترابلسی و بالحسن ترابلسی، قسمت اعظم تجارت کشور را در دست داشتند. لیل بن علی خانم حکمران تونس معروف به عادت شدید خرید بود که با طیاره دولتی بصورت مسلسل به سفر های غیر رسمی به پایتخت های فیشن در اروپا می پرداخت. حتی حاکم تونس تقاضای دولت فرانسه را مبنی بر محاکمه دو برادر زاده خانمش که متهم به سرقت دو کشتی بزرگ تفریحی در سواحل فرانسه بودند رد کرد. افواه بود که بن علی فرزندش، شاکر بن علی را تدریجاً برای جانشینی اش آماده می سازد که همه ملت تونس را بجان رسانده بود که خود سوزی بو عزیزی مردم تونس را به اعتراضات و تظاهرات گسترده ای بخاطر الغای فساد و تأمین آزادی های سیاسی و دموکراسی در خیابان ها کشاند. یکماه بعد، زین العابدین که « بیست و سه » سال بر تونس با استبداد حکومت کرده بود مجبور شد کناری رود. مردم تونس که بیدار بودند، نگذاشتند این منفذ کوچک سیاسی که تاریخ گاه گاهی آنرا می گشاید، دوباره بسته شود و با اصرار و هوشیارانه بر تحکیم یک نظام سیاسی و اقتصادی فرا گیر و کثرت گرا پا فشردند در نتیجه تونس که در سال « دو هزار و هشت » در ردیف « یکصد و چهل و سوم » کشور در آزادی مطبوعات در بین « یکصد و هفتاد و سه » کشور جهان بود. اکنون از آزادی تمام و کمال مطبوعات لذت می برد. قبل از سال « دو هزار و یازده » صرف سه حزب سیاسی می توانست در آنجا وجود داشته باشد، امروز بیش از صد حزب سیاسی کلیه بخش های اجتماعی، سیاسی و فکری را نمایندگی و تمثیل می کند.

در انتخابات سال « دو هزار و چهارده » ، زنان « بیست و چهار » کرسی پارلمان را که « سی و یک » فیصد کرسی های پارلمان را می سازد بدست گرفتند .

تونس در تعیین اوضاع مدنی از قانون مدنی فرانسه تأثیر پذیرفته است. قانون وضعیت فردی متکی بر احکام اسلام است.

قانون وضعیت فردی، به خانم ها حق تجارت، داشتن حساب بانکی و اخذ پاسپورت بنابر تقاضای خودشان را اجازه می دهد .

این قانون، چند زنی و چند شوهری و یکجا زیستن مرد و زن را غیر قانونی می داند و حق شوهر را منحصراً مرجع نهائی طلاق تردید می کند. این قانون که بدون استثناء بر تمام تونسی ها حاکم است یکی از مترقی ترین قوانین کود مدنی در افریقای شمالی و جهان اسلام است.

لیگ حقوق بشری تونس نیز یکی از اولین لیگ های حقوق در افریقا و جهان عرب است. که بعد از انقلاب با آزادی تمام فعالیت می کند .

سازمانهایی چون انجمن دموکراتیک زنان تونسی و انجمن زنان تونس برای تحقیق و انکشاف منحصر بفرد است . در سال « دو هزار و هفده » تونس اولین کشور در جهان عرب بود که خشونت علیه زنان را غیر قانونی ساخت و قانونی را که متجاوز جنسی می توانست با عروسی از مجازات فرار کند ملغی قرار داد .

این ثمری بود که ملت تونس از انقلاب گرفت و با توانائی این شعله کوچک را به فانوس دموکراسی و حاکمیت مردم زد و آنرا فرا راه خود بسوی پیشرفت روشن کرد که در نتیجه آن امروز می تواند به عقب ماندگی در عقب خویش نگاه کند و در پرتو این روشنائی بسوی ترقی و انکشاف گام بردارد؛ اما باید خاطر نشان کرد که مشعل های ترقی و تکامل ملل چراغ های جاویدان و ناخاموش شونده نیستند؛ بلکه این روشنائی ها به مواد سوخت دایمی و مستمر نیاز دارند تا درخشان باقی بمانند که باید هر آن مواد سوخت به آن علاوه گردد تا فروزان باشند و گرنه کوچک ترین بی اعتنائی به تداوم و نتایج این جهش ها، آنها را خیره و خاموش خواهد کرد. این پرداختن عبارت از نظارت و حفاظت مسؤلانه و آگاهانه این چراغ است که باید با دانش و معرفت عصر، با آرزومندی انسانی، با اتکای ایمانی و شهامت بی دریغ از آن نگهبانی کرد و گرنه استعمار منفعت جو و استبداد سلطه جو همیشه در کمین است تا پای ملتی در رهروی بسوی تکامل و دانش و اتکاء به خود و اعتماد به خویشتن بلغزد تا این ماشین های غول پیکر اقتصاد روفنده جهانی آن ملت را در زیر آوار منافع آزمند و فرهنگ ابتدال خویش مدفون کنند.

الغای حاکمیت سیاسی استثماری استبدادی و بنیاد حاکمیت کثرت گرای فراگیر سیاسی نخستین و عمده ترین قدم در گشودن درب ترقی و تکامل است که هدف آن اعمار جاده علم و تکنالوژی در جهت ثروت و رفاهیت است؛ اما این رفاه و ثروت به تنهایی نخواهد توانست در جامعه حقوق و عدالت اجتماعی راچنان تضمین کند که مردمان جامعه را مطمئن سازد که از حقوق خویش برخوردار اند، آزادی ملی و سیاسی آنها تضمین شده است، حیثیت انسانی آنها مورد احترام است و رشد و انکشاف حیات شان جاری است و تکامل فکرو انکشاف معرفت آنها در چشم انداز آینده بی دریغ محتمل است؛ تا زمانیکه مردمان این ملل دستاورد های دموکراسی سیاسی خویشتن را به شدت و با تمام هوشیاری پاسداری نکنند و زمام مقتدرات سیاسی خویش را در دست خود به سوی عدالت اجتماعی و دموکراسی اقتصادی در رفع استثمار و استعمار اقتصادی مسلط بر جهان کنونی نگیرند. یعنی رفاهیت بدون آزادی و آزادی بدون عدالت ما را منحیت انسان اندیشمند و کمال گرا، قانع و مسرور نخواهد ساخت.

پایان قسمت هجدهم

ادامه دارد